

برنامه شماره ۸۰۰ گنج حضور

❖ غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵

ای خواجه نمی‌بینی این روزِ قیامت را؟
این یوسفِ خوبی را، این خوشِ قد و قامت را؟

ای شیخ نمی‌بینی این گوهرِ شیخی را؟
این شَعه‌نو را، این جاه و جلالت را؟

ای میر نمی‌بینی این مملکتِ جان را؟
این روضه‌دولت را، این بخت و سعادت را؟

ای خوش دل و خوش دامن، دیوانه تویی یا من؟
درکش قدحی با من، بگذار ملامت را

ای ماه که در گردش هرگز نشوی لاغر
انوارِ جلالِ تو بدریده ضلالت را

چون آبِ روان دیدی، بگذار تيمم را
چون عيدِ وصال آمد، بگذار رياضت را

گر ناز کنی خامی، ورنه ناز گشی رامی
در بار گشی یابی آن حُسن و ملاحَت را

خاموش که خاموشی بهتر زِ عسل نوشی
درسوز عبارت را، بگذار اشارت را

شمسُ الحَقِّ تبریزی، ای مشرقِ تو جانها
از تابشِ تو یابد این شمسِ حرارت را

❖ غزل اصلی - بیت اول:

ای خواجه نمی‌بینی این روزِ قیامت را؟
این یوسفِ خوبی را، این خوشِ قد و قامت را؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵)



« مثلث همانش »

➤ ای خواجه نمی‌بینی این روزِ قیامت را؟
این یوسفِ خوبی را، این خوشِ قد و قامت را؟



« مثلث واهمانش »

➤ ای خواجه نمی بینی این روز قیامت را؟
این یوسف خوبی را، این خوش قد و قامت را؟



« مثلث تغییر »

➤ ای خواجه نمی بینی این روز قیامت را؟
این یوسف خوبی را، این خوش قد و قامت را؟



« تولد شاپرک حضور »

➤ ای خواجه نمی بینی این روز قیامت را؟
این یوسف خوبی را، این خوش قد و قامت را؟

■ معرفی: «دایره مرکز همانیدگی»



■ معرفی: «دایره مرکز واهمانیدگی (عدم)»



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ ای خواجه نمی بینی این روز قیامت را؟
این یوسف خوبی را، این خوش قد و قامت را؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ ای خواجه نمی بینی این روز قیامت را؟
این یوسف خوبی را، این خوش قد و قامت را؟

هَلَه، دیدار مَهَل*، برمگزین فکر و خیال
از عیان* سَر مگشان، در پی آثار مَرَو

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۲۰)

*مَهَل: از دست نده؛ فعل نهی از مصدر هَلیدن به معنی فرو گذاشتن

*عیان: ظاهر، آشکار



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ هَلَه، دیدار مَهَل، برمگزین فکر و خیال
از عیان سَر مگشان، در پی آثار مَرَو



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ هَلَه، دیدار مَهَل، برمگزین فکر و خیال
از عیان سَر مگشان، در پی آثار مَرَو

ما همه شیران، ولی شیرِ عَلم*
حمله شان از باد باشد دَم به دَم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۰۳)

*شیرِ عَلم: منظور نقش شیر است که بر پرچمها رسم می کرده اند.



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ ما همه شیران، ولی شیرِ عَلم
حمله شان از باد باشد دَم به دَم



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ ما همه شیران، ولی شیرِ عَلم
حمله شان از باد باشد دَم به دَم

حمله شان پیداست و ناپیداست باد
آنک ناپیداست، هرگز گم مباد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۰۴)



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ حمله‌شان پیداست و ناپیداست باد
آنک ناپیداست، هرگز گم مباد

➤ حمله‌شان پیداست و ناپیداست باد
آنک ناپیداست، هرگز گم مباد

➤ آن چه باد است اندر آن خُرد استخوان؟
کو پذیرد حَرف و صوتِ قِصّه‌خوان

استخوان و باد روپوش است و بس
در دو عالم غیر یزدان نیست گس

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۰۲۲ الی ۱۰۲۳)

➤ باز فرمود او که اندر هر قضا*
مَر مسلمان را رضا باید رضا

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۴)

*قضا: تقدیر و حکم الهی



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ باز فرمود او که اندر هر قضا
مَر مسلمان را رضا باید رضا

➤ چون قضای حق، رضای بنده شد
حُکم او را بنده خواهند شد

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۰۶)



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چون قضای حق، رضای بنده شد
حکم او را بنده خواهند شد

➤ چون قضای حق، رضای بنده شد
حکم او را بنده خواهند شد

چو فرموده‌ست حق کالصِّلحُ خیرُ*
رَها کُن مَاجِرا را، ای یگانه

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶)

❁ «... وَالصِّلحُ فَيَرُ»

«که آشتی بهتر است.»

قرآن کریم، سوره نسا (۴)، آیه ۱۲۸



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چو فرموده‌ست حق کالصِّلحُ خیرُ
رَها کُن مَاجِرا را، ای یگانه

➤ چو فرموده‌ست حق کالصِّلحُ خیرُ
رَها کُن مَاجِرا را، ای یگانه

رَها کُن حِرص را، کالفَقْرُ فخری*
چرا می ننگ داری زین نشانه

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶)

❁ «الْفَقْرُ قَرَى»

«فقر افتخار من است»

(حدیث)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ رها کن حرص را، کالفقر فخری
چرا می ننگ داری زین نشانه؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ رها کن حرص را، کالفقر فخری
چرا می ننگ داری زین نشانه؟

معنی جَفَّ الْقَلَمِ كِیْ اَنْ بُود
كه جفاها با وفا يكسان بُود؟

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۱)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ معنی جَفَّ الْقَلَمِ كِیْ اَنْ بُود
كه جفاها با وفا يكسان بُود؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ معنی جَفَّ الْقَلَمِ كِیْ اَنْ بُود
كه جفاها با وفا يكسان بُود؟

فعلِ توست این غصه های دم به دم
این بُود معنیّ قَدْ جَفَّ الْقَلَمِ

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۸۲)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ فعلِ توست این غصه های دم به دم
این بُود معنیّ قَدْ جَفَّ الْقَلَمِ



« مربع حقیقت وجودی انسان »

ای مرغ آسمانی، آمد گه پَریدن

وی آهوی معانی، آمد گه چَریدن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹)

➤ ای مرغ آسمانی، آمد گه پَریدن

وی آهوی معانی، آمد گه چَریدن

ای عاشقِ جَریده*، بر عاشقان گزیده

بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹)

*جَریده: تنها، مجرد، منفرد

آمد تو را فتوحی*، روحی چگونه روحی

کو چون خیال داند در دیده‌ها دویدن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹)

*فتوح: جمع فتح؛ گشایش‌ها، پیروزی‌ها

این دم حَکَم* بیاید، تعلیمِ نو نماید

بی گوش، سِرّ شنیدن، بی دیده ماه دیدن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹)

*حَکَم: داور، قاضی

داند سَبَل* بُردن، هم مُرده زنده کردن

هم تَخت و بخت دادن، هم بنده پروریدن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹)

*سَبَل: یک‌نوع بیماری چشم؛ موی و رگه‌ای سرخ که در چشم پدید آید.

آن یوسف معانی، و آن گنج رایگانی

خود را اگر فروشد، دانی؟ عجب خریدن

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹)

❖ غزل اصلی - بیت اول (مجدد):

ای خواجه نمی‌بینی این روزِ قیامت را؟
این یوسفِ خوبی را، این خوشِ قد و قامت را؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵)

❖ غزل اصلی - بیت دوم:

ای شیخ نمی‌بینی این گوهرِ شیخی را؟
این شَعْشَعَه* نورا، این جاه و جَلالت را؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵)

*شَعْشَعَه: درخشش، هشیاری



« مربع افسانه من ذهنی »

ای شیخ نمی‌بینی این گوهرِ شیخی را؟
این شَعْشَعَه نورا، این جاه و جَلالت را؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ ای شیخ نمی‌بینی این گوهرِ شیخی را؟
این شَعْشَعَه نورا، این جاه و جَلالت را؟

❖ غزل اصلی - بیت سوم:

ای میر نمی‌بینی این مَمْلکتِ جان را؟
این روضه* دولت را، این بَخت و سَعادت را؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵)

*روضه: باغ، بوستان



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ ای میر نمی بینی این مملکتِ جان را؟
این روضه دولت را، این بخت و سعادت را؟

➤ ای میر نمی بینی این مملکتِ جان را؟
این روضه دولت را، این بخت و سعادت را؟

❖ غزل اصلی - بیت چهارم:

ای خوش دل و خوش دامن*، دیوانه تویی یا من؟
درکش قدحی* با من، بگذار ملامت* را

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵)

*خوش دامن: پاک دامن، عقیف
*گذاردن: ترک کردن، رها کردن
*قدح: جام، ساغر، کاسه بزرگ
*ملامت: سرزنش، نکوهش



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ ای خوش دل و خوش دامن، دیوانه تویی یا من؟
درکش قدحی با من، بگذار ملامت را

➤ ای خوش دل و خوش دامن، دیوانه تویی یا من؟
درکش قدحی با من، بگذار ملامت را

❖ غزل اصلی - بیت پنجم:

ای ماه که در گردش هرگز نشوی لاغر
انوارِ جلالِ تو بدریده ضلالت را

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵)

*ضلالت: گمراهی، اشتباه، انحراف



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ ای ماه که در گردش هرگز نشوی لاغر
انوارِ جلالِ تو بدریده ضلالت را



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ ای ماه که در گردش هرگز نشوی لاغر
انوارِ جلالِ تو بدریده ضلالت را

❖ غزل اصلی - بیت ششم:

چون آبِ روان دیدی، بگذار تَیَمُّم را
چون عیدِ وصال آمد، بگذار ریاضت* را

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵)

*ریاضت: تحمل رنج و مشقت



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ چون آبِ روان دیدی، بگذار تَیَمُّم را
چون عیدِ وصال آمد، بگذار ریاضت را



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چون آبِ روان دیدی، بگذار تَیَمُّم را
چون عیدِ وصال آمد، بگذار ریاضت را

❖ غزل اصلی - بیت هفتم:

گر ناز کنی خامی، ورنه ناز گشی رامی
در بارگشی* یابی آن حُسن و ملاحَت* را

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵)

*ملاحَت: زیبا و خوب روی بودن

*بار کشیدن: صبر، شکیبایی



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ گر ناز کنی خامی، وَر ناز گشی رامی
در بارگشی یابی آن حُسن و ملاحَت را



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ گر ناز کنی خامی، وَر ناز گشی رامی
در بارگشی یابی آن حُسن و ملاحَت را

❖ غزل اصلی - بیت هشتم:

خاموش که خاموشی بهتر زِ عسل‌نوشی دَرسوز عبارت* را، بگذار اشارت* را

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵)

*عبارت: قیل وقال ذهن *اشارت: با حرکات مطلبی را القا کردن



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ خاموش که خاموشی بهتر زِ عسل‌نوشی
دَرسوز عبارت را، بگذار اشارت را



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ خاموش که خاموشی بهتر زِ عسل‌نوشی
دَرسوز عبارت* را، بگذار اشارت* را

❖ غزل اصلی - بیت نهم:

شمسُ الْحَقِّ تبریزی، ای مَشْرِقِ تو جان‌ها از تابشِ تو یابد این شمسِ حرارت را

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ شمسُ الْحَقِّ تبریزی، ای مَشْرِقِ تو جان‌ها
از تابشِ تو یابد این شمسِ حرارت را

■ معرفی: «مثلث‌های دولایه خوشبختی»



■ معرفی: «مثلث‌های دولایه بدبختی»



❖ غزل جانبی برنامه - غزل شماره ۲۱۰۱:

سیر گشتم ز نازهای خسان
کم زَنَم* من چو روغن بَلَسان*

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۱)

*کم زدن: خود را کم انگاشتن، فروتنی کردن
*بَلَسان: گیاهی که صمغی دارد که به مصرف دارویی می‌رسد.



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ سیر گشتم ز نازهای خسان
کم زَنَم من چو روغن بَلَسان

بعد ازین شَهد را نَهان دارم
تا نیفتند آن‌درو مَگسان

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۱)

خویش را بعد ازین چنان دُزدم
که نیابند مَر مرا عَسسان*

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۱)

*عَسَس: پاسبان، داروغه، شبگرد

هر زمان جانبِ دِگر تازم
بی رفیقان و حاجیان و گسان

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۱)

ای خدا در تو چون گُریخته‌ام
این چنین قوم را به من مَرسان

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۱)

❖ غزل جانبی برنامه - غزل شماره ۳۸۹:

چون دلت با من نباشد، هم نشینی سود نیست
گرچه با من می نشینی، چون چینی سود نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۹)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ چون دلت با من نباشد، هم نشینی سود نیست
گرچه با من می نشینی، چون چینی سود نیست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چون دلت با من نباشد، هم نشینی سود نیست
گرچه با من می نشینی، چون چینی سود نیست

چون دهانت بسته باشد، در جگر آتش بُود
در میانِ جو درآیی، آب بینی سود نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۹)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ چون دهانت بسته باشد، در جگر آتش بُود
در میانِ جو درآیی، آب بینی سود نیست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چون دهانت بسته باشد، در جگر آتش بُود
در میانِ جو درآیی، آب بینی سود نیست

چون که در تن جان نباشد، صورتش را ذوق نیست
چون نباشد نان و نعمت، صحن و سینی سود نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۹)

*صحن: قَدَح؛ کاسه بزرگ



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ چون که در تن جان نباشد، صورتش را ذوق نیست
چون نباشد نان و نعمت، صحن و سینی سود نیست

گر زمین از مُشک و عَنبر* پُر شود تا آسمان
چون نباشد آدمی را راهِ بینی سود نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۹)

*عَنبر: نوعی ماده خوشبو



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ گر زمین از مُشک و عَنبر پُر شود تا آسمان
چون نباشد آدمی را راهِ بینی سود نیست

تا ز آتش می گریزی، تُرش و خامی چون خَمیر
گر هزاران یار و دَلبر می گزینی* سود نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۹)

*گزیدن: انتخاب کردن، پسندیدن



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ تا ز آتش می گریزی، تُرش و خامی چون خَمیر
گر هزاران یار و دَلبر می گزینی سود نیست

❖ آیات منتخبی از مثنوی دفتر اول:

چون که بویی بُرد و شُکرِ آن نکرد
گُفرِ نعمت آمد و بینی اش خُورد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۴۲)



« مربع افسانه من ذهنی »

چون که بویی بُرد و شکرِ آن نکرد
کُفرِ نعمت آمد و بینی اش خورد

هرچه جز عشقِ خدایِ احسن است
گر شگرخواری است، آن جان‌کندن است

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۸۶)



« مربع افسانه من ذهنی »

هرچه جز عشقِ خدایِ احسن است
گر شگرخواری است، آن جان‌کندن است



« مربع حقیقت وجودی انسان »

هرچه جز عشقِ خدایِ احسن است
گر شگرخواری است، آن جان‌کندن است

شکر گن، غرّه مشو، بینی مکن
گوش دار و هیچ خودبینی مکن

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۷۰)

*غرّه: مغرور به چیزی، پشتگرم *بینی کردن: تکبر کردن، مغرور شدن



« مربع افسانه من ذهنی »

شکر گن، غرّه مشو، بینی مکن
گوش دار و هیچ خودبینی مکن

شکر گن، مَر شاکران را بنده باش
پیش ایشان مُرده شو، پاینده باش

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۴۳)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

شکر کن، مَر شاکران را بنده باش
پیشِ ایشان مُرده شو، پاینده باش

❖ آیات منتخبی از غزل شماره ۱۳۷۲:

عینِ تو را حلوا کند، به زان که صد حلوا دهد
من لذتِ حلوایِ جانِ جز از لبش نشنیده‌ام

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷۲)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ عینِ تو را حلوا کند، به زان که صد حلوا دهد
من لذتِ حلوایِ جانِ جز از لبش نشنیده‌ام



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ عینِ تو را حلوا کند، به زان که صد حلوا دهد
من لذتِ حلوایِ جانِ جز از لبش نشنیده‌ام

خاموش کن گاندر سُخن، حلوا بیفتد از دهن
بی گفتم، مردمِ بو برد، زان سان که من بوییده‌ام

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷۲)

هر غوره‌یی نالان شده کای شمسِ تبریزی، بیا
گز خامی و بی‌لذتی، در خویشتن چغزیده‌ام*

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷۲)

*چغزیدن: آه و ناله کردن، زاری کردن